



در این بیست و هفت سالی که از عمر جمهوری اسلامی می‌گذرد، ما دنبال هر کسی که کورسویی در دل جمهوری اسلامی نشان داده، با امیدهای واهی و ابتدایی راه افتاده‌ایم. همکاری و همبستگی با اکبر گنجی طبیعتاً موجه است. اما من گمان می‌کنم که دنبال او راه‌افزادن، یا درستتر بگویم، او را دوره‌کردن، بیشتر به زیان اوست تا به سود ما

یکی دو هفته پیش من با اکبر گنجی در کلن آشنا شدم. مبارزه او با ظلم و اجحاف حکومت، پس از پشت‌کردن به آن و پیوستن به اپوزیسیون، به سبب شهامت و ایستادگی‌اش در این کار بیش از آن در خور تمجید و تقدیر است که همه ندانند. شاید به همین سبب برای رفع هرگونه سوءتفاهم یا پیشگیری از بروز آن و نیز لزوم برخی توضیحات، من این سطور را در اینجا می‌نویسم.

عکسی که از او و من در رسانه‌های اینترنتی منعکس گشته، به آسانی می‌تواند اکبر گنجی و من را همنظر جلوه دهد و موجب این تصور نادرست شود که ما در برخورد به مسایل و سنجش آنها دیدگاهی مشترک داریم و بر چنین اساسی در یکسو گام برمی‌داریم. این سوءتفاهم، اگر ایجاد شده، میل دارم رفع کنم، و اگر نشده، مانع بروز آن گردم. برخلاف اکبر گنجی و همفکران او من نه خیال می‌کنم دموکراسی را، که برقراری هرچه بیشتر و بهترش هدف اوست، می‌توان از خارج وارد کرد و اشاعه داد، و نه معتقدم که متفکران غربی با تزها و تئوریه‌ها و افکارشان مشکل‌گشای مسایل ما هستند. هم از نظر تاریخی و سیاسی و هم از نظر اجتماعی و فرهنگی، جوامع غربی و جوامع ما ناهماندتر از آن هستند که شباهتهای ظاهری آنها اصلاً به حساب بیایند.

درست است که ما پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی متوجه شده‌ایم که انقلاب آن سرزمین بزرگ جز فقر و فساد و ادبار برای مردم آن نداشته، اما ویرانی و سقوط را هم نمی‌توان به همین آسانی مطلق گرفت. مثلاً گفت انقلاب فرانسه و انقلاب اسلامی ما در یک مرتبه قرار دارند و یکجا هردو را باید نفی کرد، کاری که اکبر گنجی می‌کند. انقلاب فرانسه نیز نمی‌توانسته و نتوانسته از جور و ستم و خونریزی میرا بماند، بویژه در حکومت ترور و وحشت یکساله از ۱۷۹۳ تا ۱۷۹۴. اما در انقلاب فرانسه کارهای مهم که در نوع خود بی‌نظیر بوده‌اند نیز صورت گرفته‌اند. از جمله طرح‌ریزی و تقنین حقوق بشر، برچیدن بساط فئودالیسم، ضبط املاک کلیسا و دولتی‌کردن آن و محدود ساختن حقوق کلیسا به امور صرفاً شخصی روحانی مردم. سرانجام آنکه انقلاب فرانسه با تمام آسیب‌هایش، به همین دلایل شده است مهد دموکراسی در جهان. انقلاب اسلامی از همان آغاز با نقشه‌کشی، دسیسه، عوام‌فریبی مطلق به سود طبقه روحانی و مزدورها و دنباله‌روهای آن برای غارت و چپاول مردم ایران آغاز شده و بیست و هفت سال است همچنان ادامه دارد. اگر بپذیریم که ساختن از ویران‌کردن دشوارتر است و کوه را که منفجر کنیم دیگر نمی‌توان آن را بازساخت، آنگاه حتا تصورش غیرممکن می‌شود که چگونه می‌توان فقط در شهر ۱۵ میلیونی تهران، حتا با حداکثر حسن‌نیت‌های ممکن از هر لحاظ نظامی برقرار کرد که برای آشناساختن و مأنوس کردن مردم با دموکراسی اجتناب‌ناپذیر است.

اکبر گنجی در مانیفست سومش با استناد به سخنان متفکرانی که نام بسیاری از آنها برای من شناخته نیست، وقتی به لزوم نظامی اخلاقی برای جهان می‌رسد و از تئوریسین آن که کانت باشد نام می‌برد، به‌جا می‌بیند در این ارتباط سخنی نیز از علی‌بن ابی‌طالب نقل نماید، تا کانت در گشودن این عرصه بی‌یار و یاور نماند! ما اصلاً به آنجا نمی‌رسیم که از مآخذ اینگونه سخنان بپرسیم. این را نیز می‌دانیم، و در غیراینصورت باید یاد بگیریم، که هر مرشدی فقط برای کوچک ابدالش، هر مرادی فقط برای مریدش، هر امام یا پیغمبری فقط برای پیروش اعتبار دارد؛ و آنگاه که پا از گلیم خود بیرون گذارد و درصدد تحمیل آنان برآید، فاجعه آغاز گشته است. این یکی را حقیقت است ما از انقلاب بی‌مانند اسلامی‌مان آموخته باشیم. اما به محض آنکه اکبر گنجی در یک آن و در یک زمینه از کانت و امام اول شیعیان می‌گوید و ذهن هردو را ناظر بر منظور مشترکی می‌نمایاند، مرتکب خطایی نابخودنی می‌شود. چرا؟

برای آنکه با این همانندینی، یا کانت را از مقام تفکر به قعر افسانه‌های عوام و عامی‌پسند شیعی فرو می‌کشد، یا علی‌بن ابی‌طالب را به اوجی می‌برد که چیزی جز دود از او باقی نمی‌ماند. حتا دیگر نمی‌توان او را از پیشقراولان اسلام شمرد. باید دانست، یا نباید فراموش کرد که کانت یکی از چند فیلسوف بزرگ سراسر تاریخ است و علی‌بن ابی‌طالب یکی از یاران و یاوران پیغمبر در استیلا یافتن بر حجاز به ضرب شمشیر. بیش از این میل ندارم نام این دو نفر را کنار هم ببرم.

اعتصاب غذای سه‌روزه برای آزادی زندانیان سیاسی یک اقدام سمبولیک است و کاری بارز. اما احتمال چندان‌ی ندارد که نتایج سیاسی بر آن مترتب شوند. به‌هرسان من پاسخی برای این پرسش که چرا اکبر گنجی در وهله اول خواستار آزادی سه‌تن معینی شده و سپس دیگران را مشمول این آزادی کرده، نمی‌یابم. مطلعان در این زمینه‌ها کسانی را به نام و نشان می‌شناسند که سالهاست در جمهوری اسلامی زندانی‌اند و کسی از سرنوشت آنان خبر ندارد. اگر بگوییم که اینگونه زندانیان در زندانهای جمهوری اسلامی بیشتر از آن هستند که بتوان به نام خواستار آزادی‌شان شد، مشکل ما مشکل‌تر خواهد گشت. چون در اینصورت اکبر گنجی که به احتمال قوی نام اینگونه زندانیان را می‌داند، می‌بایستی به جای سه‌نفری که نامشان را برده، از سه‌نفر فراموش‌شده‌تر نام می‌برد.

در این بیست و هفت سالی که از عمر جمهوری اسلامی می‌گذرد، ما دنبال هر کسی که کورسویی در دل جمهوری اسلامی نشان داده، با امیدهای واهی و ابتدایی راه افتاده‌ایم. همکاری و همبستگی با اکبر گنجی طبیعتاً موجه است. اما من گمان می‌کنم که دنبال او راه‌افتادن، یا درست‌تر بگویم، او را دوره‌کردن، بیشتر به زیان اوست تا به سود ما. «ما»، بسته به اینکه که باشیم و وابسته به کدام گروه و دسته یا لابی، برای خودمان بازارگر می‌کنیم. باید در نظر خوب مجسم کرد که هرچا اکبر گنجی می‌رود، دور او را می‌گیرند. حتا معترضان نیز به این دوره‌کردن کمک می‌کنند. کم‌کم اکبر گنجی، بی‌آنکه متوجه گردد، همچنانکه به اینسو و آنسو کشیده می‌شود، جهت‌یابی‌اش را از دست می‌دهد، مآلاً مرکز ثقلش را. و به گمان من این سقوط مقدر را نمی‌توان به او خرده گرفت. برای آنکه آدم بتواند در چنین وضعی دوار سر نگردد و خودش و تعادلش را از دست ندهد، باید یا گاندی باشد، یا نوع جدید آن نلسون ماندلا. اما هم‌اکنون از قرار در امریکا ندا در داده‌اند که اکبر گنجی نلسون ماندلای ایرانی است. من در کلن به او در مورد اینگونه گردابها و چاههای هوایی هشدار دادم.

و در پایان، اکبر گنجی، اگرچه در مورد فراموش‌کردن، لاقلاً در مورد بخشیدن عاملان بلیه اسلامی اصرار می‌ورزد، یا آن را توصیه می‌کند. در این مورد او با چندتن دیگر همسخن است. این توصیه صورت معمایی پیدا می‌کند، چون کاملاً از صلاحیت او خارج می‌ماند. او که در دوره‌ای نه چندان کوتاه در تحکیم و سپس در شستشوی مواد و مصالح جمهوری اسلامی دست داشته و پس از پی‌بردن به ماهیت خانمان‌برانداز این انقلاب، در برابر آن قد علم کرده و تاوان آن را هم پرداخته است، باید دو امر را از هم تمیز دهد. اولی آن است که او هم به سهم خود در استقرار جمهوری اسلامی دست داشته و در این حد ناگزیر با ستمکاران همسنگر بوده است تا زمانی که از آنان جدا می‌شود و به کسانی می‌پیوندد که پیشتر آماج تیر او نیز بوده‌اند. دومی آن است که این دو دوره از هم متمایز می‌مانند، هر اندازه هم که دوره دوم حقوقاً علت مخففه برای دوره اول محسوب گردد. اما به‌هرسان و در غایت امر فقط ستمدیده می‌تواند ستمکار را ببخشد، طبیعتاً نه هرگز آنهایی که سنگ ستمدیده را به سینه می‌زنند، به خیال خام بازگشت به ایران برای سوارشدن بر گرده مردم به شیوه‌ای که خودشان می‌پسندند و آن را جزو حقوق خود می‌دانند! اکبر گنجی زمانی با ستمکاران همراه بوده. از چند و چون این همراهی و همکاری فقط خود او می‌داند و بس. پس از روی‌گرداندن از همکاران پیشین و ایستادن در برابر آنها به زندان می‌افتد و نتیجتاً به ستمدیده‌ها می‌پیوندد. طبعاً او می‌تواند کسانی را ببخشد که به او ستم کرده‌اند. اما نمی‌تواند به ستمدیده‌ها توصیه کند یا از آنان بخواهد که ستمکاران را که او نیز زمانی در حبه آنان بوده عفو کنند. بخشیدن ستمکاران حقیقتاً منحصراً از آن ستمدیده‌ها. اکبر گنجی می‌تواند بدون کمترین انتظاری از کرده خود پوزش بخواهد و برای خودش طلب بخشش نماید. پذیرفتن آن و بخشیدن او مطلقاً با ستمدیده‌هاست. اما اکبر گنجی پیش از اینها به گمان من کار دیگری باید بکند. این کار وظیفه یا تکلیف نامشروط او به معنای کانتی کلمه است. نام کانت بصورت اصطلاح اخلاق کانتی را من فقط به دو علت می‌آورم. یکی آنکه اکبر گنجی در امر اخلاق به عقیده و دیدگاه کانت سخت پای‌بند است، و دیگر آنکه به‌همین سبب نباید رفتاری در نفی اخلاق کانتی و در نتیجه نفی شعار اخلاقی خودش از او سرزند. این یعنی کسی را با اصولی که به آنها پای‌بند است مواجه‌کردن. کانت هر نوع دروغی، اعم از «دروغ اضطراری»، «دروغ نوع‌دوستانه»، یا به‌زعم ما دروغ مصلحت‌آمیز را به اطلاق مردود می‌شمرد. به‌زعم کانت کسی که دروغ می‌گوید، اخلاقاً به خودش و بشریت خیانت می‌کند. کانت در این باره مثالی می‌زند که انعطاف‌ناپذیری و حتا هولناکی این

تکلیف اخلاقی را نشان می‌دهد: اگر A مورد تعقیب B قرار گیرد که قصد جان او را کرده، و A هنگام گریختن به خانه دوستی پناه برد، دوست مربوط که شاهد این گریز و تعقیب بوده، باید حقیقت را که فرار A به خانه او بوده به B که تعقیب‌کننده باشد بگوید. بگذریم از اینکه اخلاق کانتی امروزه قابل دفاع نیست. اما کسی که اخلاق کانتی را درست می‌داند، نمی‌تواند، وقتی پای خودش به میان می‌آید، از آن عدول نماید. تقریباً همه کسانی که در جبهه ستمکاران نبوده‌اند، از سوابق اکبر گنجی چیزی نمی‌دانند. سکوت او در این مورد قهراً او را مظنون جلوه می‌دهد. اگر هیچکس نداند، خود او می‌داند که در زمان خدمت به جمهوری اسلامی چه کرده است. تکلیف اخلاقی اکبر گنجی ایجاب می‌نماید که بگوید در دوره خدمتش چه می‌کرده. با ستمدیده و کلاً با ایرانیان مخالف جمهوری اسلامی است که او را، اگر خطایی کرده، ببخشند یا نه.